



نویسنده و تصویرگر: حسین کشتکار

نذر باببرکت



پدر چند قاشق از غذا را خورد و به من گفت: نیت تون که خیره. خدا قبول کنه. به اندازه دو برابر پول توجیبی ماهانهات روی من حساب کن. مادر خندید و گفت: منم همون قدر بهت می دم. شیرین عروسکش را جابه جا کرد و گفت: منم بهت کمک می کنم. خندیدم و گفتم: به به، همینو کم داشتیم!

نسیم خنکی وزید و کمی از گرمای شبانه تابستان کم کرد. مسجد خلوت بود. نور پروژکتور توی حیاط پهن شده بود. نماز جماعت تمام شده بود. بچه‌ها و نوجوانان فعال مسجد، در قسمت بیرونی یکی از شبستان‌ها دور هم نشسته و گرم صحبت بودند. هر کدام از بچه‌ها پیشنهادی برای بهتر برگزار کردن افطاری شب بیست و سوم ماه رمضان که هر ساله به عهده نوجوانان مسجد بود، داشتند. محمد با دادن نان و پنیر و گردو و هندوانه موافق بود اما مسعود می گفت برای افطاری آش رشته بدیهیم. بچه‌ها اعتراض کردند که پختن آش تبخیر می خواهد. این طوری باید از بزرگ‌ترها کمک بگیریم و خودمان خیلی نمی توانیم نقشی داشته باشیم.

حمید گفت: «چطوره کیک و شیرینی و شیر بگیریم و توی مسجد بعد از نماز توزیع کنیم؟»
تعدادی از بچه‌ها موافق بودند. سهیل ساکت نشسته بود و فکر می کرد. علی پرسید: «نظر تو چیه سهیل؟ یا اینا که گفتیم موافقی؟»

سهیل گفت: «نه، من میگم نباید از مسجد محله‌های دیگه عقب بیفتیم. همین مسجد جامع سه تا خیابون با ما فاصله داره اما ببینید بچه‌هایی که اونجا فعالیت می کنن خودشون پول جمع کردن و یک شب بانی سفره افطاری شدند. اونم چه افطاری مفصلی!»
مسعود گفت: «خسته نباشی، بچه‌های مسجد جامع رو با ما مقایسه می کنی؟ بابا هر کی به اندازه توانش.»
سهیل که انگار آب یخی روی سرش ریخته باشند،

گفت: «بگم آب خنک بدیم خیالتون راحت میشه؟!»
علی خطاب به بچه‌ها گفت: «بذارین محمود هم نظرش رو بده. ببینیم نظرش چیه؟» بعد علی رو به من کرد و گفت: «محمود نگفتی پیشنهادت چیه؟»

گفتم: «من چیزی نگفتم چون احتمال میدم بعضیا با پیشنهادم موافق نباشن.»

سهیل گفت: «من می دونم محمود نظرش اینه که باید افطاری مون مثل بچه‌های مسجد جامع مفصل و خوش آب و رنگ باشه. مگه نه محمود؟»

گفتم: «نه سهیل اتفاقاً برعکس؛ من میگم امسال افطاری رو بی خیال شیم.» سهیل که از تعجب چشم‌هایش گرد شده بود، گفت: «محمود تو حالت خوبه؟ معلومه چی میگی؟ تا وقتی یادم میاد افطاری شب بیست و سوم ماه رمضان به عهده ما بچه‌های مسجد بوده حالا تو میگی تعطیلش کنیم؟ خب اگه تو دوست نداری شرکت نکن، مجبور که نیستی. چرا میخوای کلاً کنسلش کنی؟»

گفتم: «من که حدس زدم پیشنهادمو قبول نکنین.» سهیل گفت: «معلومه که قبول نمی کنیم، تو میخوای سنت ۱۰ ساله رو تعطیل کنی...» بچه‌ها هم به حمایت سهیل شروع به غر و لند کردند و هر کسی چیزی گفت. علی که از همه بزرگ‌تر بود یک بار دیگه بچه‌ها را ساکت کرد و گفت: «ای بابا به دقیقه دندون رو جیگر

بذارین، ببینیم دلیل محمود برای ندادن افطاری چیه؟» بعد به من گفت: «محمود من تا جایی که یادمه سال‌های پیش همیشه در افطاری دادن جلو بودی، چی شده که امسال جا زدی؟ مشکل مالی داری؟»
گفتم: «نه اتفاقاً امروز سر سفره سحر بابام قول داد دو برابر پول توجیبی ام بهم بده تا برای خرج افطاری مسجد کمک کنم.» سهیل گفت: «خسته میشی؟ واست زحمت داره؟ یا دلیل دیگه‌ای داری؟»
گفتم: «نه، هیچ کدوم از اینایی که گفتی، نیست.» مسعود گفت: «آخه کل این یک ماه رو هیئت امنای مسجد افطاری میده به جز این شب بیست و سوم که بانی اش ما نوجوونا هستیم، حالا ما بیاییم تعطیل کنیم؟ اون وقت نمیکن ما عرضشو نداشتیم!»
گفتم: «نه منظورم این نبود که کار خیر و تعطیل کنیم.» مسعود گفت: «پس منظورت چیه...» سهیل پرید وسط حرف مسعود و گفت: «منظورش اینه که افطاری بدیم اما بدون خرج کردن از جیب!»
گفتم: «نه اتفاقاً با پول دادن موافقم ولی...» سهیل گفت: «بابا مسخره شو در آوردی! تو چت شده محمود از اون ور میگی افطاری ندیم، از این ور میگی پول جمع کنیم. میخوای چه کار کنی؟» مسعود با تندی گفت: «اه سهیل تو چرا این قدر عجولی؟ بذار محمود حرفشو تموم کنه.»
گفتم: «من چند تا سؤال می پرسم، اگه جوابشو دادین اون وقت پیشنهادمو

کامل میگم. موافقتین...؟» همه بچه‌ها یک صدا گفتند: «بله.»
گفتم: «قبول دارین هدف از این افطاری دادن برای ثوابه و هدف خودنمایی و ریا نیست؟» بچه‌ها نظرم را با گفتن بله تأیید کردند. ادامه دادم: «قبول دارین ثواب فقط در دادن افطاری نیست بلکه راه‌های دیگه‌ای هم برای جلب رضایت خدا هست؟» تعدادی تأیید کردند و بقیه با سکوت منتظر ادامه حرفم شدند.
گفتم: «قبول دارین بعضی کارها ثوابش خیلی بیشتر از افطاری دادنه؟» سهیل فوراً گفت: «مثل چی حمید؟»
گفتم ببینید: «معمولاً همه نماز گزارها که بهشون افطاری می دیدم دستشون به دهنشون می رسه و اگه یک شب افطاری ندیم طوری نمیشه.» آن وقت پیشنهادم را گفتم. حرف‌هایم که تمام شد همه بچه‌ها استقبال کردند و فقط سهیل قانع نشده بود. به این دلیل که می گفت: «تکلیف نذوراتی که جمع شده چیه؟ خیلی از نماز گزارها که هر سال در هزینه افطاری شراکت دارنند از ما توقع دارن افطاری بدیم.» به سهیل اطمینان دادم که مشکلی نیست و درباره آن مسئله هم فکر کردم. فردای آن شب روی تابلو اعلانات برگه‌ای نصب کردم که روی آن نوشته شده بود:

«به نام خالق مهربان هر کس فریاد کندواز مسلمانان کمک بخواهد و کسی توانایی داشته باشد اما به فریادش نرسد، مسلمان نیست. رسول اکرم (ص) به اطلاع نماز گزاران محترم مسجد طوبی می رسانیم که امسال هم چون سال‌های گذشته آماده دریافت نذورات نقدی شما جهت احسان هستیم. لازم به ذکر است امسال به دلیل وخامت اوضاع مسلمانان مظلوم یمن از اطعام دادن در شب بیست و سوم صرف نظر کرده و در عوض مبالغ جمع آوری شده با هماهنگی کمیته امداد امام خمینی (ره) به مسلمانان مظلوم یمن که در محاصره مزدوران سعودی گرفتار هستند اهدا خواهد شد. شما هم اگر تمایل دارید در این امر پسندیده ما را همراهی کنید، می توانید بعد از نماز جماعت به دفتر مسجد، نزد آقای سهیل همتی مراجعه و نذورات خود را به ایشان تحویل داده و رسید دریافت نمایید.»

با تشکر - نوجوانان مسجد طوبی



ویژه کودکان

داستان تصویری: کنترل و نظم

با دقت به اشیایی که در کادر زرد رنگ وجود دارد نگاه کنید و شکل‌ها را به ذهن بسپارید سپس آنها را که در تصویر اصلی پنهان شده‌اند پیدا کنید. این تمرین برای بالا بردن دقت شما مفید است.

